

روش تصحیح قزوینی؛ آمیزه ای ظریف از شیوه اسلامی و شیوه علم گرایانه غرب



نام **سیما داد** بیش از هر چیز یادآور کتاب فرهنگ اصطلاحات ادبی است.

فرهنگ اصطلاحات ادبی، دایرة المعارف کوچکی است از واژگان ادبی شامل صناعات، انواع، نقد و نظریه‌ها، مکتب‌ها و دوره‌های عمده در ادبیات ایران و جهان که به شیوه تطبیقی و توضیحی توسط دکتر سیما داد تالیف شده است. این پژوهشگر هم اکنون مشغول تحقیق در زمینه رمزگشایی ساختار و بلاغت در چهار مقاله عروسی سمرقندی است تا با بررسی مسائل تاریخی و اجتماعی به خوانش جدیدی از متن دست یابد.

گفت و گوئی مرکز پژوهشی میراث مکتوب را با این پژوهشگر در ادامه می خوانید.

دیدگاه های متفاوتی درباره روش تصحیح علامه قزوینی وجود دارد. در یک دیدگاه این روش را برگرفته از غربیان می دانند و برخی دیگر معتقد هستند علامه خود مبدع این روش بوده اند. نظر شما درباره این نظریات چیست؟

دو نظریه درباره کارهای قزوینی دیده می شود. برخی بر این نظریه هستند که علامه قزوینی به شیوه علمای دوره اسلامی روش تصحیح را بنیان گذاشته است و به کار می برد. از سوی دیگر استادانی هم اعتقاد دارند قزوینی پیرو مستشرقان بوده است. با بررسی هایی که من بر روی کار قزوینی انجام داده ام این موضوع را دریافته ام که با نگاه به کارهای علامه قزوینی شباهت هایی با روش کار مستشرقین در آن می بینیم و احساس می کنیم این روش را از آنها گرفته است، ولی وقتی دقیق تر به موضوع می پردازیم به ویژه در سنت های اسلامی و در سنت قدما نگاه می کنیم بسیاری از اصولی که علامه به کار می برد مثل پی گیری تبارشناسانه روایت ها یا امانت داری در ثبت آنچه اساس قرار می دهد متأثر از حوزه تحقیقات علوم اسلامی و مطالعات دوران طلبگی او هم است. از هم نسلان او تنها عباس اقبال آشتیانی این نکته را درک کرده است. وجه امتیاز کارهای او از سنت رایج تا آن زمان در زبان فارسی آنست که به تفصیل هم روش تصحیح خود را بیان می کند هم دیدگاه های خود را با خواننده در میان می گذارد چون در کارش از یک برنامه مشخص و یک منطق مبتنی بر اصول معین پیروی می کند. یکی از این اصول اعتقاد به قدمت نسخه و رابطه فامیلی بین نسخه ها برای دسته بندی آنهاست. اما در مغرب زمین هم از اواخر قرن پانزدهم تمایل به مراجعه به

سلسله مراتب شروع شد و در قرن نوزدهم با شکفتگی علوم تجربی که بر مشاهده و آزمایش متکی است گسترش یافت. نقطه اوج آنچه به عنوان روش علمی تصحیح شناخته شد در مکتب آلمان ودر کارهای کارل لاخمان اشکار می شود. برای مثال کارل لاخمن در تصحیح متون کلاسیک که نسخه های غیر اصیل و بسیاری از آنها در دست بود اولاً با تبار شناسی ژنتیکی و فامیلی نسخه ها را دسته بندی می کند و ثانیاً در انتخاب نسخه اساس قدمت را ملاک میگیرد یعنی همان اصل «اقدام نسخ اصح نسخ» که در کارهای قزوینی شاخص است. این رابطه فامیلی و حذف نسخه های رونویسی شده از یک نسخه قدیمی تر به اعتبار گنجاندن مادر نسخه آنها، همان کاری است که قزوینی بی آنکه اشاره ای به لاخمان بکند در تصحیح نسخه های جهانگشا، مخصوصاً در جلد سوم انجام می دهد. بنا به این رویکرد اگر از متنی نسخ متعددی وجود دارد وابستگی نسخه ها را باید بیابیم، نسخه های تولید شده بعدی را از یک شاخه حذف کنیم و سپس آن را تصحیح کنیم.

قصدم این نیست که او دانسته این کار را می کند، بلکه می خواهم بگویم از نیمه دوم قرن نوزدهم در کنار شیوه ای که قزوینی از آن به «شم فقهتی» یاد میکند این رویکرد تبارشناسانه هم بر حوزه متن پژوهی غرب حاکم است و بطور طبیعی تصحیح عالمانه متون کلاسیک نمی توانسته از آن تاثیر نگیرد. قزوینی در *چهارمقاله* موضوع شباهت نسخه ها و رابطه فامیلی را مطرح می کند، بدون آنکه اشاره به غربی ها داشته باشد. در تمام کارهای قزوینی او نسخه اساس خود را اقدام نسخ قرار داده است. به همین خاطر می توان گفت قزوینی هر دو وجه را انتخاب کرده است. آنچه من در تحقیقاتم به آن رسیده ام می بینم روش کار ایشان آمیزه ظریفی از هر دو شیوه اسلامی و شیوه علم گرایانه غرب است. به هر حال او از محیط علمی که در آن رشد کرده آموخته اما این به آن معنی نیست که وامدار آنها است بلکه خود نیز حرفی برای گفتن دارد.

کسانی که از شیوه علامه قزوینی پیروی کردند بسیار بودند. اما به عقیده شما چرا پس از قزوینی دیدگاه های جدید در عرصه تصحیح متون بیان نشد؟

به آن دقت که علامه متن را بررسی کرد کمتر کسی به سراغ آن رفت. مرحوم جلال همایی بیشتر ذوقی و با شم فقهتی به کار تصحیح پرداخته اند، در حالیکه قزوینی بر اساس شواهد و مستندات تاریخی عمل می کرد. گاهی افراد ادبیات و زبان را به خوبی می شناسند و تحولات آن را می دانند. روش ذوقی مصحح بنا به ذوق و دانش عمل می کند و نتایج خوبی هم داشته است. اما قزوینی استنباطی عمل نمی کند. مجتبی مینوی تا حدود زیادی به روش قزوینی عمل می کند.

درباره رساله دکتری خودتان که برگرفته از چهارمقاله عروضی است صحبت بفرمایید؟ این اثر آیا یک کار تطبیقی یا به گونه اثر سبک شناسی محسوب می شود؟

این اثر یک کار تطبیقی میان خوانش کسی است که در ابتدای دهه دوم قرن بیست و یکم و از منظر نظریه ها و اندیشه های معاصر متون کلاسیک را می خواند با خوانش علامه قزوینی که در ابتدای قرن بیستم و در فضای فکری فرهنگی آن زمان آن حساسیت ها را درکارش منعکس می بینیم. از یک طرف من با رمز گشایی ساختار و بلاغت در چهارمقاله سعی کرده ام پی به مسائل تاریخی، اجتماعی دوره تاریخی که نظامی عروضی در آن به سر می برده پی ببرم. این بررسی که اصلاً به زبان انگلیسی است و من در حال باز نویسی آن به زبان فارسی هستم نشان می دهد نظامی عروضی از زمره روشنفکران و به اصطلاح امروز سکولار های زمان خود بوده است. کار از سبک شناسی هم بهره گرفته اما محدود به سبک شناسی نمی شود و من تنها به متن اکتفا نکرده ام. بلکه در پی آن بوده ام تا صدای این متن را از رهگذر تمام وجوه بلاغی، ساختاری، و تلویحی مستتر در آن بشنوم. و همین موجب آشکار شدن وجوه تازه ای از متن می شود. من در پی آن بوده ام که بفهمم نظامی عروضی که بوده و چرا چهارمقاله را این طور نوشته است. چهارمقاله چه چیزهای دیگری می گوید. اما در بخش دیگر رساله ام چهارمقاله را آنطور که علامه قزوینی

خوانده و معرفی کرده بررسی می‌کنم. البته کار عملی تطبیق و مقابله نسخه‌های مورد استناد قزوینی با حواشی ایشان هم بخشی از این مقایسه بوده است. در نسخه‌ی قزوینی من رویکرد ایشان را به این متن مخصوصاً در بستر شرایط فرهنگی و سیاسی دهه‌ی اول قرن بیستم و حساسیت‌های ناسیونالیستی اروپا و ایران مورد بررسی قرار داده‌ام. ناسیونالیسم ایرانی که از نیمه‌ی قرن نوزدهم با بحث‌های ملیت‌گرایی به وسیله‌ی افرادی چون میرزا آقاخان کرمانی، آخوندزاده و طالبوف آغاز شده بود در قرن بیستم با انقلاب مشروطه به گفتمان غالب بدل شد. در این بررسی نشان داده‌ام حتی محقق کم‌نظیری مثل قزوینی که در اما نت داری و سواسی زبانزد داشته است نمی‌توانسته کارش را در خلاء و بدون تاثیر گرفتن از گفتمان غالب زمان خود کاملاً در چهارچوب مشاهدات عینی انجام دهد زیرا متن با فضای تاریخی که در آن تنفس می‌کند در تعامل است. وقتی عروزی کتاب *چهارمقاله* را می‌نویسد با مسایل دیگری روبرو بوده اما وقتی قزوینی همین کار را بازسازی می‌کند فضای دیگری حاکم است. زمانی که *چهارمقاله* را در این بستر قرار می‌دهیم مفاهیم خاصی پیدا می‌کند. قزوینی جمله‌ای دارد که کتاب *چهارمقاله* از کتاب‌های مهم تاریخی و سند عظمت فرهنگ و تاریخ ماست. در حقیقت قزوینی در همه‌جا از ایرانی‌ت حرف می‌زند و برآنست که معرفی تازه‌ای از فرهنگ داشته باشد. او زمانی به این کار پرداخت که هر ملیتی سعی داشت هویت خود را در محدوده‌ی جغرافیای سرزمینش بازتعریف کند. قزوینی هم در این فضا کار می‌کرده.

غربیان نیز در شیوه‌ی متن پژوهی به رابطه‌ی دیالکتیک متن بسیار معتقد هستند و ظاهراً در اثر شما هم این موضوع به خوبی دیده می‌شود؟

من قابل به دیالکتیک نیستم اما معتقدم نوعی تعامل و گفتگوی اجباری یا دیالوگ به مفهومی که باختین پیش می‌کشد بین متن و جهان فرا متن وجود دارد. به این موضوع توجه کنید که متن پژوهی غربیان به اینجا ختم نمی‌شود. مباحث متن پژوهی امروزه در غرب از بسیاری از مباحث سنتی عبور کرده است. در عین حال شعبه‌ها و نحله‌های متعددی در این حوزه ظهور کرده. پس باید ببینیم ما از کدام غرب حرف می‌زنیم؟ از آلمان؟ از فرانسه؟ از انگلستان؟ یا از مکتب نو پا اما قدر امریکای شمالی؟ اینها هرکدام با روش‌ها و تلفی‌های خاصی با نظریه‌ها و روش‌های متن پژوهی برخورد می‌کنند که شایسته‌ی بررسی دقیق‌تری است. دوماً، باید بدانیم با وجود تفاوت‌ها و تنوع همه‌ی اینها در یک نقطه تقریباً توافق دارند و آن هم به زیر سوال بردن قطعیت علم است. امروزه پذیرفته‌اند که روش علمی یعنی روش مبتنی بر مشاهده و آزمایش، صد در صد عاری از خطا نمی‌تواند باشد. بر این اساس نمی‌توان به امکان تولید نسخه‌های عالمانه و نهایی اعتقاد داشت. از طرف دیگر، اندیشه‌های تازه باب سوالات تازه‌ای را در نقد ادبی باز کرده. اگر این دو را کنار هم بگذاریم می‌رسیم به اینجا که هر نسلی قرائت خودش را از متن دارد. به زبان دیگر هیچ پایانی یا قطعیتی برای یک نوع قرائت وجود ندارد. بنابراین هر نسلی حق دارد با استفاده از یافته‌های پژوهشگران پیش از خود، میراث مکتوب پیشینیان را با قرائت خود باز تولید کند. از نظر من متن وسیله است برای اینکه تاریخ و فرهنگ و تحولات فرهنگ را بشناسیم. در این برداشت متن اما محمل اطلاعات تاریخی فرهنگی نیست بلکه خود تاریخ و فرهنگ است؛ وسیله‌ای برای شناخت فرامتن از جمله ساختار اجتماعی، مناسبت‌های اجتماعی و مناسبت فرهنگی است.

فضای این مطالعات در ایران در زمینه ادبیات تطبیقی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

متأسفانه در حوزه مطالعه تطبیقی ادبیات با هم در ایران به تعریف کلاسیک از ادبیات تطبیقی برخورد می‌کنیم. یعنی مقایسه، تأثیر و تأثر و برداشت‌های ناسیونالیستی که ریشه در رویکرد ناسیونالیست فرانسویان در قرن نوزدهم دارد. ادبیات دو ملت با هم مقایسه می‌شود در حالیکه ادبیات تطبیقی تنها منحصر به ادبیات نیست و می‌تواند مقایسه‌ی ادبیات با هنرهای دیگر هم باشد. برای مثال من در رساله‌ام *چهارمقاله* را به اعتبار انطباقی که با هنر معماری دارد بحث کرده‌ام. یا بر همین بر اساس سینما با

موسیقی و موسیقی با متن نوشتاری تطبیق داده می شود. در حوزه متن پژوهی ما کار تطبیقی می کنیم زمانی که دو نسخه را با هم مقایسه می کنیم. برای مثال نسخه های قرن پانزدهم نقاشی دارد و قبل از آن ندارد. دو خوانش از یک متن زمینه دیگری از ادبیات تطبیقی است اینکه چه اتفاقی در بستر متن افتاده که تفاوت را با زمینه خوانش دوم ایجاد کرده است. برای مثال تصحیح دکتر قزوینی از حافظ و مقایسه آن با حافظ دکتر خانلری و خرمشاهی و شاملو. خلاصه امروزه حوزه ادبیات تطبیقی وسعت چشمگیری پیدا کرده که به آن پویایی خاصی بسیار فراتر از دیدگاه های سنتی بخشیده.

منبع: موسسه پژوهشی میراث مکتوب